

از کتاب تعلیم فکر کردن

بقلم ژولیوس بوراس

ترجمه ر. نامور

## پرورش افکار بدیع

زندگانی برای افراد نیز می‌تند جماعات عبارتست از کشمکش دائمی و بلا اقطاع برای حصول آزادای و ابراز تمام استعدادهایی که شخصیت روحی و فکری ما را تشکیل می‌دهد. ما در تمام مواقع طوق رقیب عادات و آداب خود را بگردن داریم که هر لحظه و بهر روز ایام گره آن محکمتر و اساس آن استوارتر می‌گردد و لاجرم سرانجام ما را به ورطه‌ای از کهنه برستی سوق می‌دهد. این رقیب و اسارت برای خود جلوه‌ها و فریبندها دارد: بما نوید آسایش، لیاقت و فراغت نکو می‌دهد. برای ما بسی آسان‌تر است که مطابق سنخ فکری که بآن عادت کرده‌ایم تفکر کنیم و بطریق عادی و معمولی که بآن خوی گرفته‌ایم وظائف خویش را انجام دهیم تا اینکه زندگانی خود را با شرایط و وظائف جدید و نوین حیات منطبق سازیم. ما تعقیب این رویه و روش را که تحت تأثیر عادت انجام می‌گیرد به سلامت نزدیکتر میدانیم زیرا با پیروی آن در معرض خبط و اشتباه واقع نمی‌شویم و نقل ما نقل مجالس نمی‌گردد و انگشت‌های ابهام بسوی ما دراز نشود. ما در کلیه موارد زندگانی ترجیح می‌دهیم که دیگران رفتار و کردار ما را اینگونه تعلیل کنند: «همیشه طرز فکرش اینسان بوده است» یا بگویند «سابقاً هم اگر نظیر این حادثه برایش رخ میداد همین رویه را پیش می‌گرفت» هر چه باشد افعال و اعمال دیروز ما مقامی پیدا کرده که امروز از آسیب تعرض و انتقاد مصون می‌باشد.

رقیب با اسارتی که یکفرد در تمام مدت عمر با آن دست بگریبان و در کشمکش و جدال می‌باشد بانواع و اشکال گوناگون در زندگانی جلوه‌گر می‌گردد. بدون اینکه در صدد باشیم همه آنها را یکایک بر شماریم بهتر است آن قسمت را که در اولین درجه اهمیت واقع است مورد مطالعه قرار دهیم.

۱- قوس - میتوان گفت عادی تر از هر جویری که بر ما وارد میگردد مظالمی است که ترسها و وحشتهای بی مآخذ باعث میگردند. حال در کتاب تفحص در ترسها و وحشتها» مینویسد: رعد و برق، خزنده، حیوانات وحشی و اهلی، تاریکی، اشخاص و مردمان عجیب الخلقه، اینها نخستین عواملی هستند که تولید ترس در وجود ما میکنند. هر فرد تحت تأثیر يك سلسله از این ترسها و وحشتها بسر میبرد که بر موجودیت و هستی او حکمفرمائی میکند. در میان دانش آموزان احیاناً کسانی دیده میشوند که ترس و هراس آنها از کلاسهای بزرگ و پر جمعیت بکلی توانائی قرائت درس را از آنها سلب میکند. برخی دیگر ممکن است از آموزگار، از رئیس و یا یکی از دانش آموزان کلاس که گفتار وی زنده و تحقیر آمیز است در ترس و وحشت باشند.

ترس از شکست و عدم موفقیت بر وجود عده کثیری از پسر و جوان استیلاء جسته است. موضوع امتحانات و احتمال اخذ يك نمره بدو نامطلوب خیالی است که آسایش فکری دانش آموز را سلب نموده و تولید خوف و هراس در دل وی میکند. نویسنده مکرر مشاهده نموده ام آندسته از محصلین و دانش آموزان که حقا باید بیشتر از دیگران از نتیجه امتحانات ترس داشته باشند بهیچوجه بآن اهمیت نمیدهند و تحت تأثیر آن قرار نمیگیرند و از طرف دیگر آن عده که تسلیم ترس و هراس میگردند و مرعوب میشوند خواه و ناخواه بیش از دیگران زیان می بینند.

۲- زندگانی یکنواخت: جوانی که از کتاب بزرگ زندگانی جز يك صفحه مکرری ندیده و در مشاغل و تفریحاتی خویش همیشه بایک روش معین و محدود سرو کار داشته دیر یا زود از زندگانی یکنواخت خسته میشود، گردن خود را در طوق آهنین اسارت و بردگی که مولود این حیات يك رنگ و فاقد تنوع است مقید می بیند و يك حس درونی او را وادار میکند که بر علیه این گونه زندگانی خسته کننده بجنگد. مردها و زنهایی که گرفتار زندگانی یکنواخت هستند، باشد که از دست احساسات دردناکی که از این نوع زندگانی ناشی گردیده رهایی یابند حاضرند با

طیب خاطر صحت، نروت، و حیثیت و اعتبار خود را در معرض مخاطره قرار داده خویشتن را در دامن حادثات اندازند تا تقدیری در زندگانی آنها حاصل گردد. قیدی که از زندگانی یکنواخت بیدید میآید گاهی بقدری مستحکم و استوار میگردد که هر گونه امید رهایی را از شخص سلب نموده و منجر بانحار میشود.

یکنواخت بودن زندگی که باعث کسالت روح و خستگی دماغ میگردد همیشه موجب رنج و مشقت، زحمت، و فعالیت، کار سخت و دشوار و یا تنهایی و بی مونسی نیست. چه بسا ممکن است شخصی در بحبوحه تمول، تجمل، و با وجود یک رشته تفریحات معین و منظم باز خود را دچار زندگانی یکنواخت و فاقد تنوع بیند و تیرگی اندوه و کسالت بر روح و فکر وی سایه افکند

با در نظر گرفتن مقدمه فوق اینک سئوالی از خود بکنیم. آیا تنها اشخاص مسن و رشید و بالغند که باین اسارتها مقید و گرفتارند؟ آیا اطفال و کودکان از نتایج ناگوار زندگانی یکنواخت مصون و برکنارند؟ کسی که دوران حیات کودکی و خرد سالی خویشتن را فراموش کرده و تنها گاهگاهی در اثر مشاهده منظره زندگانی اطفال دیگر یادی از روزگار خوش کودکی میکند و فقط با مشاهده بازیها و تفریحات این اطفال خاطرات گذشته در وی بیدار میگردد شاید چنین تصور کنند و جواب مثبت باین سئوالات بدهد. ولی با مشاهده آثار و نوشتههای زیادی که در این زمینه در دست میباشد میتوان اثبات نمود که کسالت ناشی از زندگانی یکنواخت، اطفال خرد سال را نیز مانند مردان سالخورده تحت تأثیرات شوم و ناگوار خود قرار میدهد. ما غالباً مشاهده کرده ایم روزهایی که هوا ابر و تیره است چگونه اطفال و کودکان خردسال اظهار عجز و کسالت میکنند و مقلوب اندوه و تأثر میگرددند. قسمت اعظم ناراحتیها و آزرده گیهای آنها در روزهای مزبور اینست که تصور میکنند از کار و تفریح و بازی محروم خواهند ماند. زندگانی و ساعات بکروش و یکنواختی که در جلد خود می بینند آنها را متاثر و افسرده میسازد. ما آموزگاران با تجربهها و آزمایشهایی که در دوران آموزگاری فرا گرفته ایم باید اعتراف کنیم که در آموزشگاه نیز گاهی طفل در

تمام مدت روز مفلوب همین کسالت و افسردگی خاطر میگردد، زیرا کار روزانه آموزشگاه بطوری برای او حال تکرار مکررات پیدا میکند و باندازه ای این مکررات روح او را خسته و کسل و فکر و دماغ او را گرفته و تیره میسازد که مانند اشخاص مریض و بیمار بنظر میرسد و حتی تصور اینکه زنده گانی برای او کسالت او را است.

من هنگامی که میشنوم فلان کودک خرد سال بجای اینکه با کمال بشاشت و گشاده روئی صبح زود بجانب آموزشگاه روان گردد و بسوی مادر خود رفته و اظهار کسالت میکند بی اختیار حال تائری در خویشتن احساس میکنم، هنگامی که حس میکنم دانش آموزی از تصویر اینکه هشت یا نه ماه از عمر خود را باید در محیط آموزشگاه با وضعی یکنواخت بگذراند، در اینمدت جز گفتگوی درس و کلاس چیزی نخواهد شنید. و زندگانی وی بدون تنوع در محیط مدرسه خواهد گذشت، ملول شده و احیاناً بر خویشتن میلرزد آرزو میکند سقف کلاس درس فرود آید و با آموزگار در بستر بیماری افتد. بحال این دانش آموز قلباً متأثر میشوم و رقت میکنم، گاه که مشاهده میکنم دانش آموزی در فصل بهار که دور جوانی و جمال جهان است و تمام عناصر طبیعت با لطف و دلربائی خود افراد انسانی را بمشاهده و تمتع از مظاهر زیبائی خود دعوت میکند، درس را در نور دیده از آموزشگاه غایب شده بتفریح و گردش میرود بی اختیار نسبت باو یکنوع حس همدردی در خویشتن مییابم.

نمیخواهم بگویم آموزشگاه باید مبدل بیک سیرک یا تماشاخانه گردد. فرضاً اگر محیط آموزشگاه را مبدل بیک تماشاخانه کنیم طولی نخواهد کشید که درائر تکرار و توالی و اعتیاد جنبه تفریحی خود را از دست خواهد داد و این منظره یکنواخت تولید خستگی و کسالت خواهد کرد. منظور اینست که آموزگاران باید بیدار و مراقب بوده و چون در کودکی آثاری از کسالت واقعی و خستگی روحی و ناراحتی فکری بینند با اظهار همدردی بار کسالت را از دوش او بردارند.

عده کثیری از اطفال منسوب بخاوادهائی هستند و یا در محیطی زندگی